ادامه‌ی شرح فقره‌ی «محرم علی بوارع ثاقبات الفطن تحدیده ... وعلی غوائص سابحات الفطر تصویره»

- وجودات امکانی، نقطه‌ی انطلاق تجری تحدی از خداوند متعال
- منتهای استدلالات کلاسیک اثبات وجود منبسط و فیض مقدس است

وجودات امکانی، نقطه‌ی انطلاق تجری تحدی از خداوند متعال

در صفحه‌ی هفتادم بودیم. حضرت علیه السلام سه جمله، به یک سیاق را، پشت سر هم فرمودند:

> «محرم علی بوارع ثاقبات الفطن تحديده وعلی عوامق ناقبات الفكر تكييفه ، وعلی غوائص سابحات الفطر تصويرة»[1].

من «سابحات النظر» می‌خوانم، به این دلیل که قبلاً بحث کردیم. تنها در نسخه‌ی توحید «فطر» بود.

«محرم»؛ بر اینها محرم است - با اینکه در درجه‌ی بالایی از رتبه‌ی خودشان هستند - هم تحدی خدای متعال و هم تکییف او و هم تصویر او. هفته‌ی قبل راجع به این صحبت شد که محرّم‌بودن تحدی خداوند بر عقول، به این معنا نیست که او نامحدود است. نامحدود به این معنا که مقابل تحدی و محدود باشد. بلکه به این معنا است که او اجل از حد است. اجل بودن از حدّ با محدود و نامحدود خیلی فرق دارد. حتی مثال‌های خیلی ساده‌ای داشت که از ساحت کبریای ذات الهی بسیار دورتر بود؛ آدم می‌فهمید که یک طبیعت اطلاقی داشت که محدود نبود، نه به این معنا که نامحدود بود. آن هفته مثال‌هایش را عرض کردم.

شاگرد: اگر کسی از حالت مجازگویی بگوید خداوند متعال از جهت وجود، نامحدود من جمیع الجهات است ... . در مثال‌هایی که جلسه‌ی قبل زده شده بود، معمولاً یک جهتی در عبارت یا در ذهن ملحوظ بود، ثانیاً بحث روی طبایع و اجناس بود... . اگر اینطور گفته شود که خداوند وجود نامحدود من جمیع الجهات است، این کوچک‌ترین تسامح دارد یا نه، باید بگوییم بالاتر از این است؟

استاد: ببینید نقطه‌ی انطلاقی که من عرض کردم، در این فرمایش شما هست یا نیست؟ می‌گویید: وجود مطلق من جمیع الجهات؛ دارید از بالا به پایین می‌آیید یا از پایین به بالا می‌روید؟ اگر از پایین به بالا می‌روید و می‌گویید من جمیع الجهات، خودتان کلمه‌ی جهت را می‌آورید و می‌خواهید جمیعش کنید.

شاگرد: ذهن ما عادت کرده است که از پایین به بالا برود.

استاد: بله؛ وقتی به این صورت حرکت می‌کنیم، پس یک جهاتی پایه‌ی کار است. نقطه‌ی انطلاق است. نمی‌توانیم بدون نقطه‌ی انطلاق و بدون جهت و جمع کردن آن و حدّبرداشتنش، جلو برویم. آن سؤالات هفته‌ی قبل باز می‌آید. علاوه بر این که وقتی می‌گوییم وجود نامحدود است، می‌خواهیم از یک حیث و از یک جهت حرف بزنیم که تحدد جزو طبیعتش است. آن جهت با آن فرق دارد. لذا می‌گوییم: من جمیع الجهات. برای اینکه به آن نامحدود برسیم، جهات را نامحدود می‌کنید. جمیع جهات را می‌آورید. هر جهتی هم خودش نامحدود است. پس هم در هر جهتی نامحدود است و هم من جمیع الجهات نامحدود است.

نامحدودبودن جهتی هم که من عرض کردم، دو جور بود: در هر جهتی نامحدودیت فردی و نامحدودیت اصل الطبیعه بود. این‌ها مطرح بود. ولی شما الآن داری سراغ حظی از وجود می‌روی که در جهتی و از حیثی متحقق است. می‌خواهی حدّ را از آن برداری.

---

[1]. شیخ صدوق، التوّحید، ج ۱، ص ۷۰.

منتهای استدلالات کلاسیک اثبات وجود منبسط و فیض مقدس است

شاگرد: ما که در بیان نمی‌توانیم بگوییم ... .

استاد: بله؛ مقصود شما را می‌دانم. لذا گفتم که از پایین به بالا برویم. اگر از بالا به پایین برویم، کلام دیگری است. فعلاً که می‌خواهید از پایین بروید، شما وجودی را فرض می‌گیرید که می‌خواهید حدها را از آن بردارید. چیزی را که می‌خواهید از آن حدّ بردارید، آن را که نمی‌خواهید عوضش کنید. می‌خواهید عوضش کنید؟! خیر. باید همین را نگه دارید و حدّها را بردارید. نه اینکه به یک جایی برسد که خود آن را بردارید. اگر نقطه‌ی انطلاق شما، وجود امکانی است، خُب، حدود را از وجود امکانی بردارید، می‌شود وجود منبسط.

شاگرد: خیر؛ وجود امکانی نیست. مطلق‌الوجود است.

استاد: نقطه‌ی انطلاق را می‌گویم.

شاگرد: نقطه‌ی انطلاق، یعنی امکانی بودنش هم ملحوظ نیست.

استاد: فقط می‌خواهید مفهوم را مطلق کنید یا واقعیت را؟

شاگرد: واقعیت را.

استاد: خُب، نقطه انطلاق شما در واقعیت محدود است یا نامحدود؟

شاگرد: اگر نقطه‌ی انطلاق بخواهد نامحدود باشد، نمی‌توان آن را تصور کرد.

استاد: احسنت. مشکل این راه را که توضیح می‌دهم، همین است.

شاگرد: خُب، باید یک بیانی بگویید.

استاد: بیان من قبلاً این بود: آنچه که ما از اطلاق وجودی و استدلالات داریم، خروجی آن و نهایت خروجی آن، تازه وجود منبسط است. یعنی صادر اول در موطن کن ایجادی و لذا حتی موطن فیض اقدس

که عالم علم است، خروجی این برهان نخواهد بود. یعنی نقطه‌ی انطلاق ما از وجودی است که موطن کُن وجودی است و مطلق می‌شود. خُب، وقتی تا‌زه مطلق می‌شود، می‌گویند الوحدة الظلیة دارد. وحدت ظلیة مطلق است. بله، شما آن را مطلق کردید. هیچ حدّی ندارد. صادر اول من جمیع الجهات بی‌نهایت است. لذا هم در کلاس می‌گویند تنها تفاوتش با اصل، در ظلیت و اصلیت است. در هیچ جهتی دیگری تفاوتی ندارد الا همین. خُب، پس خروجی اینها فقط صادر اول می‌شود.

خُب، ما از جاهای دیگری می‌دانیم که صادر اول، شامل فیض اقدس و مرتبه‌ی واحدیت نیست. وقتی نیست، آنها چه می‌شود؟! لذا اساساً بُرد این بیان، بیش از این نیست. اگر روی این تأمل کنید، می‌بینید نیاز داریم که بیانات کلاسیک را حتماً عوض کنیم.